

اعتماد مردم به حاکمیت عامل اصلی عبور از بحران‌های عظیم بود

انفجار در دفتر نخست‌وزیری در گفت‌وگو با مرتضی الویری:

امیرحسین جعفری

حادثه انفجار نخست‌وزیری هنوز هم پس از 41 سال حرف‌های ناگفته بسیاری دارد؛ حرف‌هایی که از زوایای مختلف می‌توانند ترسیم‌کننده دقیقی از شرایط آن دوران و تاثیرات سیاسی حوادث باشند. ممکن است عده‌ای در آن روز بدون هیچ‌گونه ارتباطی با نخست‌وزیری بوده باشند اما زیستن در جغرافیای زمانی انقلاب، خود به خود باعث می‌شود افراد مختلف دارای تحلیل‌های قابل توجهی از آن دوره و حوادث اینچنینی باشند. یک نکته قابل توجه درباره این حادثه نیز نتایج سیاسی پس از آن است که به جای وحدت میان نیروهای هوادار امام تبدیل به نقطه اختلاف میان آنها و بروز و ظهور برخی تضادهایی شد که چندان هم به این ماجرا ارتباطی نداشت و به نوعی بازمانده برخی اختلافات درون زندان‌های شاه بود که پس از انقلاب در عرصه قدرت خود را به نمایش می‌گذاشت، نمایی که چندان هم آرام به پایان نرسید و مرگ فردی به نام تقی محمدی را نیز به دنبال داشت که در راستای بررسی این پرونده دستگیر و در ابهامی جدی خودکشی کرد. پس از این اتفاق دیگر صبر طرفین ماجرا تمام می‌شود و در نامه‌ای به امام که 60 نفر از مسوولان کشور آن را امضا کرده بودند از ایشان درخواست کمک برای حل این پرونده را می‌کنند که با مساعدت ایشان مساله پایان می‌یابد و دیگر افراد درگیر در این پرونده از جمله علی‌اکبر تهرانی نیز تبرئه می‌شوند هر چند تا سال‌های بعد هنوز هم اخبار مربوط به این پرونده در تضادهای سیاسی جناح‌ها استفاده می‌شد. به جهت بررسی موضوع فوق گفت‌وگو کردیم با مرتضی الویری، شهردار اسبق تهران و عضو شورای شهر پنجم تهران که در زمان وقوع این حادثه نماینده مجلس اول بود؛ در ادامه مشروح این گفت‌وگو را می‌خوانیم.

روز حادثه به شما چگونه گذشت؟ کجا بودید و چگونه از انفجار مطلع شدید؟

روز حادثه من در طبقه دوم هیات ریسه مجلس و در حال استراحت بودم تا آماده رفتن به کمیسیون شوم وقتی به طبقه پایین آمدم، دیدم محافظ من آقای مالکی نگران است که پرسیدم چه شده است، گفت مگر خبر نداری چنین انفجاری اتفاق افتاده است؟ آن روز شرایط اضطراب همه جا را فرا گرفته بود. روز بعد از حادثه نیز مراسم تشییع قرار بود انجام شود که جنازه‌ها را به طبقه هم‌کف مجلس آوردند. من جنازه شهید باهنر و رجایی را دیدم که به شدت سوخته شده بودند و فقط علامت دندان‌هایی که با روکش مربوط به شهید رجایی بود، از آن طریق قابل تشخیص بود که جنازه شهید رجایی کدامیک از اینها هست. در مجلس هم جو بسیار گریان و ناراحت‌کننده‌ای حاکم بود مخصوصاً در یکی از موارد پاکت پلاستیکی آوردند و گفتند جنازه کشمیری است و این صحنه تاثر بینندگان را برانگیخت. با توجه به اینکه فاصله زیادی از هفت تیر گذشته بود يك شوک جدي به همه ما وارد شده بود که چرا ما سیستم امنیتی قوی نداریم تا در فاصله زمانی کمی چنین حادثه‌هایی اتفاق بیفتد.

پیش از انقلاب یا اوایل پیروزی، تا چه حد تصور چنین برخوردهای خونینی را پس از انقلاب آن‌هم با مجاهدین داشتید؟

درگیری مسلحانه بعد از انقلاب برای ما قابل تصور نبود و فکر می‌کردیم که بعد از انقلاب با توجه به اینکه همه با هم در يك انقلاب سهم هستیم همه کمک خواهند کرد تا با ساز و کارهای مشترک انقلاب به پیش برود نتیجتاً وقوع حرکتهای مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی در تنها نقطه‌ای که تصور می‌شد از ناحیه عوامل رژیم شاه بود که آن‌هم با توجه به برخوردهای قاطع و محکمی که علیه عوامل رژیم سابق صورت گرفت موضوعاً منتفی بود.

تحولات سال 60 و انجام اقدامات تروریستی و رادیکال از سوی سازمان مجاهدین خلق تا چه حد ناشی از اندیشه این سازمان بود و تا چه حد ناشی از نفس انسانی و نفع جریانی بود؟

من قبل از انقلاب با مجاهدین خلق از آذر 50 تا اواخر سال 1351 کار می‌کردم و بنابراین با روحیات آنها آشنایی داشتم آنها خود را برتر و وسیع‌تر از دیگر نیروهای سیاسی می‌دانستند. نکته قابل توجه این بود که این تصور برای اعضای سازمان وجود داشت که کسانی که فرهیخته هستند اگر ریگی در کفش ندارند قاعدتاً باید به مجاهدین پیوندند و رهبری سازمان را بپذیرند وگرنه دارای مشکل هستند. این اتفاق درون زندان هم برای سال‌های قبل از پیروزی انقلاب مشهود بود که جریان مجاهدین خلق تحمل جریانهایی غیر خود را نداشتند و فکر

می‌کردند انحصاراً باید خودشان سکان انقلاب را به دست بگیرند این عامل يك عامل کلیدی بود. البته نباید از حق مطلب گذشت که این خود شیفتگی جریان‌های دیگر را هم شامل می‌شد اما مشخصاً در مجاهدین خیلی مشخص بود. من بر این باور هستم که دیدگاه‌های ایدئولوژیک اینچنینی و خودمحرانه و انحصارطلبی چه در جریان مجاهدین و چه گروه‌های دیگر که گرفتار همین نظرات باشد کار را به چنین جاهایی می‌کشاند. هر چند می‌توانست رفتارهای دو طرف متفاوت باشد تا کار به نبرد مسلحانه نکشد.

چرا در این میان رجایی و باهنر گزینه‌های مجاهدین برای ترور شدند؟ آیا جایگاه این افراد به عنوان رییس‌جمهور و نخست‌وزیر عامل اصلی بود یا شخصیت این افراد؟

موقعی که در خرداد 1360 مجاهدین خلق دست به اسلحه بردند و کار مسلحانه را شروع کردند به صغیر و کبیر رحم نمی‌کردند و برای آنها مهم نبود هدفی که در نظر می‌گیرند در چه رده‌ای هست نتیجتاً در همان مقطع زمانی دوستان ما که افراد معمولی در جامعه بودند و مجاهدین خلق حس می‌کردند این افراد با جمهوری اسلامی کار می‌کنند آنها را مورد هدف ترور قرار دادند. البته باید اضافه کنم، اولویت اقدامات تروریستی آنها حذف آدم‌های تاثیرگذار و کلیدی بود. تحلیل درون‌گروهی مجاهدین خلق این بود که جمهوری اسلامی سیستم و نظام ندارد، بلکه امور نظام را چند نفر آدم اداره می‌کنند. لذا اگر اینها را ترور کنیم، نظام سرنگون می‌شود.

چرا چنین حادثه‌ای به جای عامل وحدت، محل اختلاف سیاسی شد؟

این مساله به اختلافاتی که برخی از دوستان ما در زندان باهم داشتند، برمی‌گردد. یعنی آقای لاجوردی و همکاران شان از داخل زندان مشکل جدی با بعضی از دوستان هم طیف آقای بهزاد نبوی داشتند و با توجه به اینکه دوستان ما حسابشان را از مجاهدین خلق جدا کرده بودند اما طیف آقای لاجوردی با دوستان ما اختلاف نظر داشتند و پس از اتفاقات 8 شهریور همین مساله باعث شد انگشت اتهام را به سمت آقای خسرو تهرانی [مسئول اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری] و بهزاد نبوی ببرند. توضیح بیشتری بدهم. جریان مذهبی‌ها در زندان به سه دسته تقسیم شدند. اول، جریان مجاهدین خلق که پس از مارکسیست شدن سازمان در بیرون زندان، آنها در داخل زندان هویت دینی خود را حفظ کردند. دوم، جریان موتلفه که مورد خشم مجاهدین خلق بودند. آنها به این جمع‌بندی رسیدند که امپریالیسم (رژیم شاه) بهتر از سوسیال امپریالیسم (مجاهدین خلق) است. جریان سوم، امت واحده شامل بهزاد نبوی و دوستانش بودند. جریان اول، دو جریان دوم و سوم را مورد بایکوت قرار می‌دادند. این اختلافات به نحوی به بیرون زندان در بعد

از انقلاب کشیده شد که جلوه خاص آن، متهم کردن بهزاد نبوی توسط لاجوردی در جریان ترور شهید رجایی است که قبلتر اشاره کردم.

بروز و ظهور اختلافات در دولت و مجلس چگونه بود؟

نوع و سبک اختلافاتی که در مجلس و دولت به وجود آمد، ربطی به موضوع ترور شهید رجایی نداشت و کاملاً بحث جداگانه‌ای بود. در زمان شروع جنگ، دو نگرش متفاوت برای برخورد با مشکلات اقتصادی و معیشت مردم وجود داشت. نگرش بهزاد نبوی و دوستانش در دولت رجایی و سپس میرحسین موسوی اینگونه بود که باید تولید، توزیع و مصرف در کنترل دولت قرار گیرد و سیستم کوپنی و سهمیه‌بندی برای تامین نیازهای آحاد جامعه اجرا شود. در مقابل افرادی مانند مرحوم عسکراولادی اعتقاد به اقتصاد آزاد و حاکمیت بازار داشتند و مخالف دخالت‌های دولت در برخی حوزه‌های اقتصادی بودند. این مساله در دولت و مجلس موجب شد که جریان موسوم به خط امام به دو جریان چپ و راست تقسیم شود.

در میانه دهه شصت و با گذشت چند سال از آن حادثه، نامه‌ای با 60 امضا به امام خمینی برای پایان دادن به این پرونده نوشته می‌شود که نام شما نیز میان امضاکنندگان وجود دارد؛ درباره شرح شکل‌گیری این نامه توضیحاتی بفرمایید.

زمانی که آقای تقی محمدی که یکی از دیپلمات‌های ما در افغانستان بود در همین ماجرا دستگیر شد و متأسفانه در داخل زندان فوت کرد، بعد از این اتفاق من خدمت مرحوم هاشمی‌رفسنجانی رفتم و ابراز نگرانی شدیدی کردم که این آقای محمدی و دوستان‌شان آدم‌های سالمی هستند و هویت روشنی دارند و قضیه به‌شدت مشکوک است و به نظر می‌رسد تصفیه حساب‌های گذشته در این بین در حال اجراست. وقتی قضیه بالا گرفت با آقای محتشمی‌پور که عضو کابینه بود و با حاج احمد آقا ارتباط داشت صحبت کردیم و در هماهنگی که صورت گرفت قرار شد نامه‌ای به امام خمینی نوشته شود و کسانی که افرادی که به ناروا مورد اتهام قرار گرفته بودند و از قبل می‌شناختند نامه‌ای تهیه کنند و از امام درخواست کمک کنند و اعلام کنند که این افراد سالم و مومن هستند و هرگز در جریان انفجار نخست‌وزیری نقشی نداشته‌اند. نتیجتاً نامه‌ای خطاب به امام خمینی در این زمینه نوشته شد. همزمان با این کار، موسوی‌خوینین‌ها که دادستان کل بود تصمیم می‌گیرد مساله انفجار نخست‌وزیری را قاطعانه پیگیری کند و حتی افرادی مانند خسرو تهرانی، محمد رضوی و چند نفر دیگر را دستگیر کردند و تحقیقات کاملی را انجام دادند. در نهایت، آقایان موسوی‌اردبیلی، موسوی‌خوینین‌ها و ریسی که آن موقع دادستان تهران بود، به اتفاق حاج احمد آقا، نزد امام می‌روند و می‌گویند ما بررسی‌های مفصلی

انجام دادیم و به این نتیجه رسیدیم که اینها بیگناه هستند. آن نامه 60 امضایی، همزمان شد با گزارشی که قبلتر به آن اشاره کردم. در نهایت امام مطلبي به این مضمون گفتند که من از اول میدانستم که پرونده نخستوزیري دارد به بیراهه می‌رود و اینهایی که دستگیر کرده‌اند، بی‌تقصیرند. پرونده را مختومه کنید و اسامی افرادی که این پرونده‌ها را تشکیل دادند بدهید تا خودم رسیدگی کنم.

آیا در جریان روند امضاها و برخورد افراد و انتخاب آنها نیز بودید؟

من فقط امضا کردم اما جمع‌کننده امضا نبودم؛ به گمانم آقای محتشمی‌پور نقش زیادی در این بین داشتند.

گفته می‌شود در مجلس نیز گزارشی درباره حادثه نخستوزیري تهیه شده بود و وزیر دادگستری نیز گزارشی برای مرحوم هاشمی از این جریان تهیه کرده است؛ آیا در جریان این تحقیق بودید؟

الان چیزی به یاد نمی‌آورم.

پایان تابستان 1360، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس شورای عالی قضایی، برخی از نمایندگان مجلس و وزرا ترور شده بودند، جنگ در جریان بود، تحریم‌ها هم اضافه شد و گویا روزانه 1000 مورد گزارش درگیری مسلحانه از سوی مجاهدین می‌رسد؛ با وجود چنین بحران‌های عمیق، کدام توانایی در انقلاب وجود داشت که باعث شد انقلاب با وجود درگیری با چنین بحران‌های پیچیده‌ای به پیش برود؟

اعتماد مردم به حاکمیت و مسوولان نظام عامل اصلی عبور از بحران‌های عظیم آن روزها بود. به نظر من اعتماد وسیع و فراگیر و گسترده‌ای که به مرحوم امام در جامعه وجود داشت و شخصیت کاریزماتیک ایشان موجب شده بود که در مقابل تمامی این وقایع مردم عکس‌العمل‌های مناسب نشان دهند یا به عبارت دیگر باید گفت حمایت تمام و کمال مردم از جریان انقلاب و شخص امام خمینی این شرایط را به وجود آورده بود که بتوان از بحران‌ها گذر کرد. ما نیز نگران بودیم یعنی نگران توسعه حرکت‌های تروریستی بودیم ولی در عین حال آن چیزی که ما را دلگرم می‌کرد حمایت‌های مردمی بود که به صورت فراگیر در همه جا به چشم می‌خورد.

در پایان يك خاطره کمتر شنیده‌شده از شهید رجایی بفرمایید.

من خاطرات زیادی از شهید رجایی دارم اما چیزی که برای من قابل توجه بود در همان ایام نخست‌وزیري آقای رجایی که در زمان جنگ بود يك روز ما جلسه‌ای داشتیم و قرار شد که نتیجه‌ای جلسه را به اطلاع آقای رجایی برسانیم؛ تعدادی از نمایندگان مجلس بودند به اضافه آقای بهزاد نبوی. ما به منزل رجایی زنگ زدیم و به آنجا دعوت شدیم که پشت مدرسه رفاه بود. گمان می‌کنم در دی ماه و هوا بسیار سرد

بود. شهید رجایی با يك بارانی قدیمی که داشت آمد و در میان ما نشست اتاق خیلی سردی هم داشتند و عذرخواهی کرد که به دلیل نرسیدن سهمیه نفت نتوانسته‌اند خانه را گرم کنند. يك شیشه شکسته هم وجود داشت که با نوار چسب آن را چسبانده بودند تا فرو نریزد. رجایی به مفهوم واقعی يك چهره ساده زیست و مردمی بود که حرف و عمل او با هم منطبق بود. یادم هست زمانی را که رجایی تازه نخست‌وزیر شده بود و در جلسه‌ای صبح زود در منزل یارمحمد نماینده بم در امیریه تهران شرکت کرد. جلسه که تمام شد، می‌بایستی سریع به دفتر نخست‌وزیری برود. چون کوچه باریک بود و میسر نبود اتومبیل و محافظ جلوی منزل بیاید، ترك يك موتور سوار شد تا او را سریع به مقصد برسانند.

در همان ایام نخست‌وزیری آقای رجایی که در زمان جنگ بود يك روز ما جلسه‌ای داشتیم و قرار شد که نتیجه‌ای جلسه را به اطلاع آقای رجایی برسانیم؛ تعدادی از نمایندگان مجلس بودند به اضافه آقای بهزاد نبوی. ما به منزل رجایی زنگ زدیم و به آنجا دعوت شدیم که پشت مدرسه رفاه بود. گمان می‌کنم در دی ماه و هوا بسیار سرد بود. شهید رجایی با يك بارانی قدیمی که داشت آمد و در میان ما نشست اتاق خیلی سردی هم داشتند و عذرخواهی کرد که به دلیل نرسیدن سهمیه نفت نتوانسته‌اند خانه را گرم کنند. يك شیشه شکسته هم وجود داشت که با نوار چسب آن را چسبانده بودند تا فرو نریزد

□□□□□□ □□□□□□ 8 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ 1401 □□□□□□